

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

نعمت الله مختارزاده
شهر اسن - المان

شاخه گلاب

بشنیده ام که (**ناظم**) ، خواب به تاب دیده
با دختران جرمن ، جام و شراب دیده
چشمان کبود و دلکش ، لبها ، عناب دیده
زلف طلای شانرا ، تار رباب دیده
در بزم می پرستان ، خود را کباب دیده
مدهوش و مست و بیخود ، فصل شیباب دیده
از بهر وصف ایشان ، درجن کتاب دیده
بوس و کنار و مستی ، راه صواب دیده
بر پیش چشم خانم ، چندید حجاب دیده
هنگام عشق جرمن ، بر رخ نقاب دیده
در (درد دل) همیشه ، اشعار ناب دیده
گه ساده و روان ، گه ، پُر پیچ و تاب دیده
گاهی (**بلای جان**) را ، کار صواب دیده
ضرب (**عصای پیری**) بر خود جواب دیده
چند بار توبه کرده ، کی اجتناب دیده
فرصت اگر میسر ، فوراً شتاب دیده

شاید به فصلِ پیری ، سنگِ شغاب دیده
 عینک عوض نموده ، یا چیزی خواب دیده
 گویند ، ز سوی خانم ، قهر و عتاب دیده
 جرم و جزای خود را ، دار و طناب دیده
 یک هاله ای ز مهتاب ، پر اجذاب دیده
 از بانوانِ میهن ، شاخه گلاب دیده
 گه نازنین شعاعی ، از ماهتاب دیده
 گه آذریــــن تشعشع ، وز آفتاب دیده
 تعریفِ هموطن با ، رنگ و زکاب دیده
 شعری رقم نموده ، لبِ لباب دیده
 طلا به دستِ مسگر ، آتش و آب دیده
 با چکشِ تقلُّب ، فرقِ حباب دیده
 وسکیّ خارجی را ، از منجلاب دیده
 ز هابِ میهنش را ، شیرین رضاب دیده
 تعریفِ جرمنک را ، جبراً سراب دیده
 ورنه ز دختِ افغان ، پاره قطاب دیده
 شعری به صنعِ توشیح ، اکنون حساب دیده
 چون شاخصی که اذهان ، قفلی به باب دیده
 شاید پلانی دارد ، عشقِ جلاب دیده
 دامی نهاده از شوق ، صیدِ شواب دیده
 حاجی ز پشتِ پرده ، ذوقِ غلاب دیده
 اما به پیشِ مردم ، ترس از وهاب دیده
 « نعمت » به جامِ وحدت ، آبِ عذاب دیده
 بر تیغِ عاشقانش ، از خود رقاب دیده
 معنی بعضی از واژه ها :-

* سنگ = شوخ چشم ، شوخ و ظریف ، شاهدِ شوخ ، ظریف و
 شیرین حرکات و نیک و زیبا * شغاب = فتنه انگیز * عتاب =
 سرزنش و ملامت کردن * زکاب = مرکب سیاه که با آن مینویسند * لب
 = خالص * لباب = برگزیده و خالص * حباب = بلوری که روی چراغ
 میگذارند ، بر آمدگی های سطح آب که از هوا تشکیل میشود * منجلاب

= کنایه از فرو رفتن در معاصی ، کنایه از زندگی نکبتیار ، خندق *
زهاب = چشمه روان ، گفتار معقول و بجا * رَضاب = عسل ناب و
خالص ، دانه شبنم روی برگ ، آب دهن مکیده * قَطاب = گریبان ، یخن
* جَلاب = بسیار جلب کننده * شَواب = زن جوان و با طراوت در
بهترین مرحله سن جوانی اش * غَلاب = غلبه کننده * عذاب = خوش
و گوار * رقاب = گردن